

در کسب هنر و تحصیل علوم شروع کردند از اطراف و اکناف آفاق طبقات علما روانی بوی نهادند و قوافل روم و خراسان و عراق بل تمامی آفاق ممر خویش بهندوستان و حبشه و زنگبار و چین و دریابار باز سواحل کرمان افکندند و عمارت ربض شهر که در عهد عمش تورانشاه عادل بنیاد شده بود متصل دیههای حومه شد و غرباء شرق و غرب آنرا از جهت لطف هوا و عدویت آب و عموم عدل و امنیت و شمول خصب و جمعیت موطن خویش ساختند، و بر قاعده اسلاف شاکنه ملک ارسلانشاه در عمان بود و ملک فارس بگرفت و چاوی سقاورا^a مقهور کرد و در آخر عهد او در یزد میان او و علاء الدوله اشجار مشاجرت ببار آمد و امیر علی بن فرامرز التاجا باز حضرت کرمان کرده التماس مصافحت نمود و یزد بدو داد و امیر محمد بن کی ارسلانرا بشاکنگی یزد فرستادند و دختر سلطان محمد بن ملکشاهرا بخواست و بعظمی تمام او را از عراق بکرمان آورد و در بلاد کرمان بقاع خیر بنا فرمود از مدارس و رباطات در ایام ملک او بهرامشاه بن مسعود از برادر خود ارسلانشاه در غزنین منهم شده باستمداد بکرمان آمد ملک ارسلانشاه او را بخروارها زر داد و چندان عطا کرد که در حوصله انسانی گنجائی نداشت و گفت چون سلطان اعظم سناجر بر مسند سلطنت است ترک ادبست مرا لشکر دادن و الا بدانچه مقدر بود تقصیر نمیکردم و یکی از امراء حضرت در خدمت بهرامشاه بیپایه سریر سناجری فرستاد استدعا اعانت بهرامشاه کرد

^a) Ms. سقاورا (sic); LA écrit سقاوو (X, ۳۶۵ etc.).

و چون سلطان ماضی *a* سناجر بذات خود بهرامشاه را بغزنین برده بر سریر سلطنت محمودی نشاند و کار ملک بر بهرامشاه مستقیم شد امیری از خود با اسم بشارت بکرمان فرستاد و ملک ارسلانشاه بفرمود تا چهار شهر بزرگ کرمان و دیگر شهرها را بکهنه آذین بستند، چون ملک او منتظر شد و سن او از هفتاد در گذشت امان شرب شراب و کثرت جواری و حجرات در ظاهر و باطن او خلل پیدا کرد و جنس فرتوتی احياناً غالب می شد و او را فرزند بسیار بود پسر و دختر چندی در حیات او حیات خود را وداع کردند و آخر عمر او هفت یا هشت پسر در حیات بودند پسر مهین او را کرمانشاه گفتندی و پدر او را ولی عهد خویش کرده بود و در اوقات غیبت از دار الملک بردسیر او را قائم مقام خویش می کرد اما پسر می بود که از قلت هدایت و ضعف کیاست استقلال تقدم نداشت، ملک ارسلانشاه مادر او را دوست داشتی و او را زیتون خاتون گفتندی او را ببردگی فروخته بودند اما امیر زاده بوده است از ولایت هراة چون احوال خود با ملک ارسلانشاه کشف کرد او را در نکاح آورد زنی بغایت عاقله و خیره بود در کرمان خیرات بسیار فرمود از مدرسه و رباط و او را عصمت الدین لقب بود و اوقاف او را اوقاف عصمتی گفتندی مدرسه در ماهان و رباط ربض یزدیان از ابنیه او بود، ملک ارسلانشاه بحکم شفقت پدری میخواست که از سرگین قرچی سازد ساخته نمی شد ملک ارسلانشاه کرمانشاه را میخواست و حق تعالی محمدا امیر

a) Leçon douteuse.

ناصر الدین سبکتنگین میبگفته نهایتی بسمعیل و عنایة الله بحکوم،
 و در میان فرزندان او ملک محمد بحسن سیرت و کمال هدایت
 و شرط تیقظ و درایت و جد سیاست مشهور بود چون بنظر
 کیاست در احوال پسر نگرین دانست که وفات پدرش
 باختلاف اهواء امراء دولتی و تراحم خصوم ملکیت سبب فتنه
 بزرگی و اضطرابی عظیم گردید و شبی از لیالی ماه صفر سنه ۵۸۷ هـ ملک
 ارسلانشاه از عارضه سبک تشکی نمود ملک محمد پیش دستی
 کرده پدر را از سرای نشت در ربنده بقلعه کوه فرستاد و تخت
 ملک سرور و بیاری تخت بگرفت و چون ملک محمد واسطه عقد
 اولاد بود و جمله امراء حضرت و ارکان دولت و رعایا ولایت را کمال
 استقلال او معلوم بود و انوار پادشاهی و آثار جهان داری در اشغال
 و اقوال او مشاعده میکردند و این فرعه بوفال پیش از حلول
 واقعه میزدند این حرکت را کس انکار ننمود کم متابعت او بر
 میان مطاوعت هستند، کرمانشاه از عاجز و کم بصیرتی بعد از
 قصیه پدر کم رباط بعلیآباد پنهان شد او را ۴۰ در روز بار دست
 آوردند و خرم عموش بسباد فنا بر داد و ساجوقشاه که دلیر
 و مردانه و عاقل و فرزانه بود از شهر بیرون شد و روی بگرمسیر نهاد
 و قرا ارسلان یک پناه باز کشف کرم برادر برد و دست در فترک
 خدمت بوضاعت زد او را استنحیا فرمود و در خدمت خویش
 بداشت تا خود زهرکی کرد و راه آخرت ننمود و برادران کهن
 و برادرزادگانرا قریب پیوست نفر بر قلاع شهر و دشت قسمت
 کرد و آنجا فرستاده همراهمیل تکحیل از اثار گرد فتن و ادارت
 آسیاه محسن باز داشتند ۵

گفتار در ذکر ملک مغیث الدنیا والدین محمد بن ملک

ازسلانشاه که پادشاه هفتم است از قاوردیان

ملک مغیث الدین محمد پادشاهی بود عادل ساین دانا پیش بین
 علم دوست علم پرور حق گستر
 نظم

پادشاهی که از مهابت او * شیر در پیشه شب نگریدی خواب
 با شمول سیاستش در جوی * جز بفرمان او نرفتی آب
 در سخا هرچه کرده * در سخن هر چه گفته عین صواب
 کرمان بدور ملک او حرم عدل وامن گشت و محل آرام و آسایش
 و سکون ، ملک را هوس علم نجوم غالب بودی و چیزی از آن چون
 معرفت تقویم و علم مدخل حاصل کرده و ازین جهت ظن مردم
 آنکه بطلمیوس عهد است و بر مقتضای هواء او میل رعیت بتعلم
 و تلبس بسیار شد و اکثر محترفه اولاد را بر تفقه تحریص نمودند
 و تربیت او بازار هنر نفاق گرفت و مناع دانش رواج یافت در
 ایام پادشاهی خود در چهار شهر کرمان منادی فرمود که هر کس
 از فقها که قدوری یادگیرد صد دینار آقچه بر دست همت
 خود واجب کردیم که هر سال بر وجه ادرار بوی رسانیم و اگر
 جامع الصغیر یادگیرد پانصد دینار بدهیم و اگر جامع الکبیر
 یاد گیرد هزار دینار بوی رسانیم بدین امید هزار مرد فقیه و مفتی
 شدند، در حفظ مصالح ممالک و رعایت احوال رعیت و ولایت شب
 سرمه سهر در چشم کشیدی و در دریا تفکر غوطه خوردی و در
 شهر صاحب خبران گماشت تا دقایق خیر و شر و حقایق مجاری
 امور خورد و بزرگی آنها را میگردند و تا اصفهان و خراسان
 عیون و جنوایس میفرستاد تا روز بروز احوال شرق و غرب باز

مینمودند روزی از ندما سوال کرد که در کدام محلت سگی
 زاده است دو سپید و دو زرد و یکی سیاه سپید ندما گفتند
 علم ما بولادت کلاب محیط نیست مگر رای اعلیٰ را از آن اعلام
 داده اند گفت در محلت کوی گبران سه شبست که این
 حالت افتاده است و او را غرض از ذکر زادن سگ و تلون باچگان
 او تنبیه مردم بود تا دانند که در تعرف احوال ولایت تا fol. 51.
 کجاست ندما و جلساء حضرت را قضاة و ائمه و اکابر و معارف اهل
 بیوتات اختیار فرمود اشتهغال او بشرب روز ورود رسولی بود با
 تاجند جشنی یا ارضاء قومی و حواشی سرای و خدم بارگاه که
 عادت آن داشتند که با پدرش لشام فضول فراخ میکردند و مرکوب
 حماقت را پاشنه میزدند زهره آن نداشتند که در خدمت او مهر
 سکوت از حقه نطق بر دارند، چون بر تخت قاوردی صعود
 فرمود و هنگام حرکت گرمسیر آمد و از سعادت سرای بردسیر
 بدولتخانه جیرفت نقل نمود در همانسال که سال اول ملکش
 بود برادرش سلجوقشاه از راندگان هر دری و پادگان هر شهری
 مطرودان هر درگاهی مردودان هر بارگاهی حشو هر مصطبه خس
 هر مسبعة سپاهی جمع کرد و جیرفت آمد بر ظاهر جیرفت از
 جانب غربی النقا افتاد و میان هر دو لشکر بازار جنگ گرم شد
 و هر یکی از رجال حرب و ابناء طعن و ضرب متاع بسالت و بضاعت
 شجاعت خویش عرض دادند و غلامی که روی بازار کار و پشت
 مردان کارزار سلجوقشاه بود و محرض او بر طلب ملک کشته
 گشت و آن غلام را ارقش بوزه چسی گفتندی هزار سوار در
 یکخانه زین گیرند وقتی سلجوقشاه با این ارقش و پینجاه

سوار که با ایشان بود در میان بافت « و بهآباد بر هزار سوار
 یزدی زدند و یک کس سلامت بیرون نگذاشتند یا کشتند یا
 خسته و مجروح کردند، چون ارفش کشته شد نظم عقد آن اوایش
 در حیز تبدد افتاد و سلجوقشاه مصلحت در هزیمت دید و از
 جیرفت بقطیف و عمان افتاد و ملک محمد همه عمر از کار
 سلجوقشاه اندیشه‌ناک بود و دل مشغول او، روزی در جیرفت بر
 خوان او کیکو بود و حکیم مختص الدین عثمان که از جمله
 خواص و ندماء ملک بود و مردی عالم و خوش محاوره و مزاج بود
 و بذله‌های او در کرمان بمثل باز میگفتند حاضر بود ملک گفت
 من این کیکوی جیرفت دوست میدارم اینرا چه خاصیت
 است حکیم گفت کیکو سرد و تر باشد دل و دماغ را تر دارد گفت
 دیگر چه گفت تشنگی بنشانند گفت دیگر چه گفت خواب
 خوش آورد گفت دیگر چه گفت حرارت تسکین دهد گفت
 دیگر چه گفت سلجوقشاه را دست و گردن بسته از زیر خوان
 بیرون آورد و بدست بندگان تو دهد آخر تره که چندین
 منافع او بر شمرم دیگر چه میخوای ملک بقیقه بخندید
 واسب نوبتی اسپی تازی با ساختی مغربی باز داشته بود همچنان
 تبهک^b بسته و جبه و دستاری با هم حکیم داد، گویند روزی ملک
 محمد در صحرای جیرفت در میان سبزه بعشرت مشغول بود
 شاخصی نامه آورده بدست او داد چون بر خواند در حال
 بر جست و آن بعشرت ترك کرد و بر نشست و روی بجانب پردیس

a) Le ms. porte بافق mais comp. Jâqût s. v. بافد. b) Sans points dans le ms. — Lecture douteuse.

نهاد و کسرا حد آن نه که موجب آن حرکت باز پرسد تا
 ملك بصحراء راین رسید صدر الدین ابو الیمن را که fol. 52.
 خواجه معتبر بود بخواند و گفت ابو الیمن هیچ میدانی که
 موجب رحیل من بدین تعجیل چه بود گفت رای خداوند
 بر غوامض امور واقف باشد خاطر ما بندگان بکنه آن نتواند
 رسید گفت سبب این بود و نامه بدست صدر الدین داد نوشته
 بودند که پنجم ماه سلجوقشاه با لشکری تمام از حصا بیرون
 رفت و ما را معلوم نیست که بر چه عزم بوده است صدر الدین
 گفت ای خداوند از آنجا تا حصا قریب پانصد فرسنگ بر
 و بحر در میان است گفت ای ابو الیمن احتیاط آنست و او
 با ملك حصا دوستی دارد و در حصا کشتی بسیار اگر از راه
 دریا بسر ما آید چه کنیم چون احتمال دارد که درویشی نامه
 بمن رساند احتمال آن دارد که او خود هم بتواند آمد و ملك
 محمد مل بسیار و نامه و رسول فرستاد تا سلجوقشاه را در عمان
 شهر بند کردند و در آخر ملك محمد خلاص یافت و در حوالی
 کرمان بدست عناد تخم فساد میکاشت در اول عهد ملك
 طغرلشاه او را در سرحد انار در قبض آوردند و هلاک کرد و تربتش
 آنجاست، و خیرات ملك محمد از بناء مدارس و ریاضات و مساجد
 بردسیر و بم و جیرفت زیادت از حد شرح است خان سرپز که
 و رای آن چیزی نفرموده اند از بناهای اوست و در ربض بردسیر
 بر يك رسته مارستان و مدرسه و ریاض و مساجد و مشهد مرقد
 خویش بنا فرمود و در جیرفت و بم هم برین نسق و در شهر
 بردسیر بر در جامع تورانشاهی دار الکتبی فرموده مشتمل بر پنج

هزار پاره کتاب از جمله فنون علوم، و در اواخر ملک او غز در خراسان آمد و خواجه^a از طبس خدمت وی پیوست و نوبسرا باز کرمان داد و تا ظهور ملک موید وقوت گرفتن کار او در خراسان شاکنه کرمان در طبس بود و رشید جامه‌دار که والی اصفهان بود رسول بکرمان فرستاد و وعده کرد که نایبی فرستد تا اصفهان بملک محمد دهد و ملک محمد این مهمرا امیر عز الدین محمد انزرا^b از خراسان استندعا فرمود و بر عقب نیک اجابت پرسید با هزار مرد همه شیران مردافکن و امیر عز الدین بنفوس خویش پادشاهی غازی محتشم بزرگ بود از لشکرکشان جهان بیمن رویت و نصرت رایت مشهور و او را بهزار سوار نهادندی و ملک محمد در اعزاز مورد او لطف شاهانه و کرم ملکانه تقدیم فرمود و در تقریر نهضت اصفهان کعبتین استشارات گردانیدند و فرعه استخارت زدند چون اسباب آن ساخته شد و بدروازه شروع رسیدند امیر حاجب اجل دسترد بر سینه ملک نهاد و در اصفهان^c چینی رشید جامه‌دار را مدت عمر منقرض شد و از فرط مهابت و وفور سیاست ملک محمد امیر عز الدین محمد انزرا^b با ابن عثمت وقوت دل گفت که مدت یکسال در خدمت آن پادشاه بودم هیچ روز ظن نبردم که از پارتاه و مجلس او بسلامت بیرون آیم

a) Nous ignorons le nom du commandant désigné ici par خواجه. b) Ainsi porte le ms. ou bien اتر. La véritable pronouciation de ce nom est incertaine, l'éditeur d'ibn-al-Athir pronouce اتر; Weil, Geschichte der Chal. III, 143 Anaz; Vullers Anz.

fol. 54. گوید او بی تفکری تا این دو بیتى انشا کرده معروض داشت

رباعیه

تا خال عدس شکل شبپخون آورد

غلطان چو خود ز چشم من خون آورد

سودای دو چشم هاش گون تو مرا

از پوست برنجوار بیسرون آورد

و خود افعال واقوال ایشان با چشم و گوش خود دیده و شنیده در تاریخ بدائع الازمان فی وقائع کرمان که بتاریخ افضل شهرت یافته ذکر کرده چون بر قول او اعتماد است و اکثر احوال اولاد قاورشاه از تاریخ او استخراج شده در قلم می آید ملک ارسلان پادشاهی بود صاحب جمال و خوبی و لطیف طبع و عادل و جوانمرد تا هشتاد و سه سال و قسور و شرمندک اما بشرب شراب مشغوف و بر ملازمت لهر و منادمت حریص چون بخار شراب دماغ او را گرم میکرد ملک همه جهان بر دل او سرد می شد و التفات بموجودات نمینمود و غم مصالح ملک از دل یکسو می نهاد و او را طاقت استماع نصیحت نمی ماند و بعد از دو پیمانه افسر تکبر از سر بنهادی و از کرسی تاجبر فرو آمدی و هر کرا دیدی بشکر آب بوسه دهان دلش شیرین کردی افضل گوید که ما در خدمت او بودیم وقتی که او را کلمه خوش آمدی یا شعری بشنیدی پیش از عطا رخسار ما را قبله خویش ساختی و ما آنرا منصبی بلند و قربتی تمام می پنداشتیم یک شب سیاهی که سقایی سرا بود مشکی شراب در مجلس خانه آورد باوی همان لطف فرمود و چند نوبت طوطی لبرا بزبانت زاغ روی آن سیاه فرستاد تا بدانستیم که آن از

فضول سکرست نه از افصال با اهل فضل اما هواء او در دل رعایا
 ولشکری چنان متمکن بود و خاص و عام در محبت او چنان غالی
 که نقش نام او بر اندام خویش می نگاشتند و خدمت و دعاء
 او چون عبادت حق سبحانه و تعالی واجب می پنداشتند از
 کارهای نا محمود که بر دست او رفت در نوبتهای ملک او آن
 بود که زن پدر خود خاتون رکبی مادر تورانشاه و بهرامشاه را
 میل کشید و آن عورت عزیزه را مثله کرد و حقیق خویشی و حرمت
 مادری را مهمل گذاشت، و ملک تورانشاه پادشاهی بود عجز بروی
 غالب در مجالس عشرت پدر هرچه بازی و حرکات عذیف و قصف
 بودی بوی منسوب شدی و دلش موافقت زبان کمتر نمودی و میان
 قول و عمل او مسافتی دور بود

وَلَا تَنْتَفِعْ مَا تَقُولُ وَبَعْضُهُمْ * مَدَقَّ اللِّسَانَ بِقَوْلِ مَا لَا يَفْعَلُ

نظم

باور نکنم قولت زیرا که ترا در دل * یکباره به پندگست از گفتن تا کردن
 و ملک بهرامشاه پادشاهی بود ماهیت و استقلال سلطنت از همه
 زیاده چه پادشاهی بود عاقل رزین زیرک کاردان و ثورت شراب عنان
 عقل او را از جاده حفظ مصالح و استماع نصایح نگردانیدی و ساقط
 شراب داشتی اما در دل رعیت جای نداشت و آب و هواء دولت
 او البته ملایم مزاج کرمان نمی آمد و از نسیقات لشکر نیز شرمند

متابعیت لواء دولت او نمی نمودند و او چون برین معنی واقف *fol. 56.*

گردید رعیت و چشم کرمان را از نظر عطفیت خویش دور و محروم
 و مهاجور میداشت و تیر باران غضب و مقمت او بر همه دایم بود
 و ازین جهت خلقی بسیر از امرا و غلامان و معارف کرمان در

نوبتهاء ملك خون در آتش سياست افكند و هلاك كرد و مى پنداشت كه بوسايل عنف قوافل قلوب را از مناهل محبت ملك ارسلان بتوان گردانيد و نميدانست كه النَّارُ بِأَلْمَاءٍ تُتَّقَى وَدَوَاءُ الْخُرْقِ أَنْ يُرْفَى لَا جرم چندانكه در وظيفه قتل مى افزود طباع نيز در نفرت و خيفت ازوى دور مينمودند و شنيع تر و قطيع تر از همه آنكه برادر كهين تركانشاه را بعلت موافقتى كه با ملك ارسلان داشت هلاك كرد و ندانست كه الرَّحِمُ شَجَمَةٌ مِنَ اللَّهِ فَمَنْ قَطَعَهُ قَطَعَهُ اللَّهُ ۵

گفتار در ذكر بهرامشاه بن طغرل بن محمد كه

پادشاه نهم است از قاورديان

در بامداد روز شنبه هشتم ماه فروردين آواز بر آمد كه ملك طغرل فرمان يافت واضطرابى عظيم در شهر جيفت افناك و تركان و غلامان دست بتاراج و غارت بر آوردند و جمله مراكب و ستوران تازيگان و اهل قلم ببردند و آن آوازه خود نتيجه نوحه جوارى حجرة سلطنت بود بر خوف وقوع حادثه و هنوز ملك زنده بود و دو روز بعد از آن در دوشنبه بيستم فروردين فوت شد فى الجملة بمجرد آن آوازه بهرامشاه باستظهار قوت مؤيد الدين ريجان بر تخت پدر شد و بجای او بنشست و اين مؤيد الدين ريجان خواجه بود در خدمت ملوك سلف پير شده اورا عقل و رأى كامل و كرم و مروى شامل و طول و عرضى در جثه و زاده بسطه فى الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» در حَق او نازل در اول عهد ملك طغرل فرقى

حال شد و در میدان مبارات با اتابک علاء الدین بوزقش مجازات نمود و غلام ترك بسیار خرید و در آخر عهد ملك طغرل چون علم ا اتابک بوزقش نگونساار شد منصب اتابکی نیز مضاف درجه قربت او فرمودند و با درگاه پادشاه او را کسی نپادند که بر آن نشست چه قیام و قعود بروی دشوار بود و حل و عقد مملکت در یکسال آخر ملك ملك طغرل بکلی بازوی افتاد چه او را در سرای حرم باری و تجایی نبود و ملك و خوانین همه سخره و شعبده^{a)} او بودند و او خواجه خیر بود و آثار خیرات او در کرمان از اینیه بقلع و مدارس و خانقاه بسیار است و در راهها نزول قوافل را رباطات کرده بوده است و بر آن اوقاف فرموده تا فقراء سایلرا زاد و پنی افزار دهند و مساکین متدرا^{b)} چنین وقفی فرموده و مارستان درب خبیص که اگرچه الحال معدوم و منهدم شده هنوز اوقاف آن دار انشفا در دست بعضی اطبایا کرمن که از اولاد نسبیی اند که در آن بقعه مداوی مرضی مشغول بوده هست و عادت تا پسند او آن بود که پیوسته کدخدای خود را ناخدای نرسی اختیار کردی تا از هر دی که در آن شرکتی داشتی همگی منال آن بعلت حصه خویش بر میگرفت و ارباب عاجزرا^{c)} محروم میگذاشت الفصه چون تمامی حل و عقد امور در نف کفایت مؤید الدین ریحان بود و ملك و خانون رکنی در حکم او و مؤید الدین از پسران ملك طغرل با بهرامشاه بهتر بودی و رعایت جانب او زیاد فرمودی بقوت و شوکت مؤید الدین

a) Le texte porte عمر, déjà corrigé à la marge du ms.

b) Ms. وشعبه. c) Le ms. porte در دست.

بهرامشاه بر سریر سلطنت صعود نمود و آواز کوس دامامه بآسمان رسید، چون ملک ارسلان برین حال مطلع شد و میل اتابک بسوی بهرامشاه میدانست حالی با فوجی از حشم از شهر بیرون شد و ترکانشاه برادرش بحکم موافقتی که میان ایشان بود دست در فترک مرافقت برادر زد و رکاب خدمت برادر بزرگ گرفت و ساعتی بر ظاهر جیرفت اقامت نمودند چون کسی متعرض ایشان نبود رای او در توجه بهر طرف منشعب شد و قرعۀ فکرت بگردانید رغبت او بجانب شفق بم غالب آمد روی بیم نهاد و ملک تورانشاه که برادر مهین ^۵ مادری بهرامشاه بود کس پیش برادر فرستاد که میان ما و تو عهدیست که اگر واقعه نازل شود طریق موافقت مسلوک داریم و در دفع ارسلان از حریم ملک و حرم خانۀ خویش نظاهر و نظافر نمائیم این ساعت راه استتنا پیش گرفتن و انتفات بمرادر مهین نا کردن سبب چیست بهرامشاه جواب فرستاد که اگر این کار بر وفق مراد میسر شدی و وفات پدر یکریزی در خفیۀ ماندی و عنان اختیار بدست بودی تجاسر بر تقدّم مستاجاز نداشتی اما چون حادثه فلتنۀ نازل شد لا بد دفع خصمرا^a خانه از دست نداد و جای پدر نگاه داشت اکنون زینهار حرکت نفرماید و بر قرار می باشد تا آتش ثورت فتنه منطفی شود و خللاب خلاف واضطراب کمتر گردد او خداوند و برادر بزرگست و من بر جاده عهدی که هست استنرار می نمایم و ربقه طاعت او طوق رقبه خویش میدارم

a) Ici la construction est peu claire.

اما این ساعت عیوض و صعود من و او موجب مزید تناقض گردد
 لا سیما که عهده این ملک ملک و چنانست و صولت
 سلطنت از شوکت غلامان او درین صورت این معنی تفریر او
 کردن متعذر است، تورانشاه چون این پیغام بشنید دانست
 که جواب سقیم است و ملک عقیم بر فور با خواص خویش
 بیرون شد و روی بجانب فارس نهاد بهرامشاه در ملک همان روز
 دوشنبه بیستم فروردین وفات ملک تحقق شد و خزاین بسیار
 و جواهر بیشمار بدست بهرامشاه افتاد و در بردسیر اتابک قطب
 الدین محمد بن اتابک بَرَقَش بحکم شکنگی مقیم بود چه
 در اواخر عهد ملک طغرل که پدرش اتابک بَرَقَش از سراجده
 احتشام دینی^a تحویل باز دار الملک عقبی کرد بحکم آنکه شوکت
 لشکر کرمان از خیل و خول غلامان پدر او بود و حقوق انعام
 و احسان اتابک پدر او و دادبک صائج و ترک زاهد اجداد او بر
 خاص و عام ثبت اگر موید اندین زحمان خواست و اگر نه امثال
 آن جانب نا ممکن بود چون منصب اتابگی بموید الدین دادند. fol 57.
 لا بد شکنگی دار الملک بردسیر و دادبگی با قطب الدین
 میبایست گذاشت چه اهل بیت تقدم و پیشوائی داشت و طول
 عهد نیکو کاری پدر او در دل مردم کرمان نهال مهر و محبت
 ایشان کشته بود اتابک محمد خود مردی حلیم سلیم خردمند
 ساکن بود و در آداب سپهنگری استمداد چون پنج ششماه در
 عهد ملک طغرل و اوایل عهد ملک بهرامشاه باسم دادبگی

a) دنیوی: Lisoz.

و شکنجی موسوم بود چنانکه معلوم خواهد شد اتابک شد و همتی
 مهمات کرمان بازوی افتاد و احوال او در انخفاص و ارتفاع مره هکذا
 و مره هکذا مختلف چنانچه گزارش خواهد یافت و خلف بد
 او آن بود که در پرده ظلام بدره‌های زر ساخته و ساخته‌های نقره
 خام بوئی امرا و غلامان مویدی میفرستاد و بامداد در وضع خوانی
 و اضعام نانی مضایقت میفرمود، افضل کرمانی می آورد که هر چند
 درین باب باوی بتعریض و تصریح می گفتیم اثر نمیکرد و از آن
 عادت عدول نمی نمود القصة چون قصه وفات ملک به اتابک
 محمد رسید شرایط احتیاط بجای آورد و در ضبط شهر و قلاع
 اهتمام تمام نمود و خطبه و سکه بر نام ملک بهرامشاه فرمود و اتفاقاً
 وکیل خیل قطب الدین محمد از جهت طلب وجوه دیوانی
 و ارزاق و علوفات حشم برسد در آن هفته بحیرت رسیده بود
 و تا تغزل زند بود در ترویج وجوه ماطلتی میرفت وفات ملک
 سبب نفاق کار او شد و از جهت آنکه دار الملک در دست قطب
 اندین بود او را کاری شگرف بر آمد و مال بسیار و تحف بی شمار
 بر وجه سر کلافه^a بدادند و در ازاحت عمل او مثال فرمودند
 و هر چه ممکن شد از تمکین و تربیت و مراعات قطب الدین محمد
 تقدیم نمودند و وکیل خیل او را پیش از حرکت خویش براه
 راین تمسک کردند و چون ملک ارسلان با برادرش بهرامشاه
 منازع بود و غالب این غالب و آن مغلوب و وقتی آن مقبل و این
 منکوب میشدند اولی آنست که احوال او نیز بر سبیل اجمال
 گفته شد و بالله التوفیق ۵

a) Ms.: کلاه.

گفتار در ذکر ملک ارسلان بن طغرل بن محمد که
پادشاه دهم است از قاوردیان

چون ملک ارسلان از جیرفت عزم بم نمود و بدر شهر بم رسید
از شهر زیادت تمامی نماند و در ساعتی در شهر بیستند و چون
ملک عزم استخلاص فرمود بی مقاسات کلفی در کشاد شد و اهل
بم استقبال کردند و گوی دیو بود تا انتظار قدم میمون او می
کشیدند همه کمر اطاعت بر بسته در خدمت او بکدل بودند
و از جیرفت طبقات لشکر از ترک و دیلم روی بحضرت ملک ارسلان
نهادند و هواء دولت او در دلها پای باز کرد و سودای خدمت
او در سودای خاند و عم جایگزین آمد بهرامشاه و مؤید الدین
ازین معنی دل شکسته می شدند و حال اختلال بر چهره جمال
ایشان ظاهر میشد چند روزی در جیرفت بودند پس از جهت
فول. 58. قرب مسافت جیرفت با بم عزم بردسیر نمودند براه بافت تا از
صوب بم دورتر افتند و لشکر نتواند گریخت و در ماه اردیبهشت
بدار الملك رسیدند و هواء ملک ارسلان یوماً فیوماً متضاعف
ورعبیت و حشم در گریز و اتصال بحدمت او ساعتاً فساعتاً متراید
و لواقع خشم بهرامشاه و مؤید الدین بر لشکر ورعبیت فقط
انداز و آتش غضبشان آهن گداز

گفتن در رفتن اتابک محمد از بردسیر بجانب بم بحدمت

ملک ارسلان و آمدن تورانشاه با لشکر فارس و رفتن

بهرامشاه بطرف خراسان و آمدن ملک ارسلان از

بم و انهبزام تورانشاه و فارسیان

چون شهر بردسیر باز دست آمد و ملک بهرامشاه از غدر اتابک

محمد این شد رعایت بجانب او را اتمام نمود و در قضاء حق وفاداری او امهال فرمود غلامان قطب الدین بجانب بم می گریختند و هر روز خیلی و هر شب جمعی از حشم او کم میشد قطب الدین محمد چون تباہی ملک ملک بهرامشاه و اعلاء نوای ملک ارسلان دید روی بقبله اقبال وی آورد و یکشب با باقی حشم و غلامان خویش لبیک حرم کرم ملک ارسلان زد و بخدمت او پیوست بازوی ملک ارسلان بانضمام قطب الدین قوی شد و اعداد^a شوکت وافر و امداد نصرت متوافر و منتظا هر و در بردسیر بهرامشاه ماند و موید الدین و خواص خدم ایشان و حیرت بر ضمائر و دهشت بر خواطر چنان غالب که طریق خلاص از مضایق آن یوایق نمی شناختند ناگاه در ماه خرداد خبر رسید که ملک تورانشاه از اتابک زنگی که پادشاه فارس است استمداد لشکری^b بجانب سیرجان رسید محنت مضاعف شد و فتنه تازه متولد ضاجرت و ساخت بهرامشاه و موید الدین یکی در هزار شد

من خود از غم شکسته دل بودم * عشقت آمد تمامتر بشکست
پس با خواص حضرت صورت حال مغشوش را در بوته مقلات
افکندند و سهام مشاورت را بر سخنه آن حالت بگردانیدند زبده
آرا و عمده مشاوره آن بود که تورانشاه برادر مهین است و این
ساعت قوی دارد باوی از در تواضع در توان شد و بر وجه
استمالت رسالتی توان فرستاد اتفاق بر آن افتاد که خاتون

a) Ms. واعداء. b) Ajoutez: کرده.

رکنی مادر هر دو تجشم نماید و بسیرجان به استقبال تورانشاه
 شود مگر بلفاف مادری اصلاح ذات البین تواند کرد و پسران
 دوگانه را در تناسر یکدیگر و خصمی ملک ارسالن یک کلمه
 تواند کرد، خاتون تجشم فرموده چون بسیرجان رسید و پسرا
 دید شیطان غرور دماغ پسرش را چنان فاسد کرده بود که
 سخن مادرا باک شمرد و شمول یافت و تصرع او پناهی اجاجش از
 جای نبرد خاتون چون معاندت پسر مشاهده کرد و اباء او از
 شفاعت و ضراعت معاینه فرمود بهرامشاه نبشت که کار ایناجانب
 نه بر وفق صلاح ساخته است پسر من تورانشاه مالک زمام
 اختیار نیست و لشکری غریب و شونذنی بسیار باوی فرزند بهرامشاه ^{fol. 59.}
 راه نجات طلبد و در خلاص خویش کوشد، عرصه جهنم ازین
 خبر بر بهرامشاه و موید الدین تمکثر از سوراخ سوزن نمود و در
 طلب مقرر و اختیار مقرر اندیشه کردند خلاصه مشورت آن بود
 که ملک موید که پادشاه خراسان است لشکری تمام دارد و او را
 چون قریب العهد بسطانت است هنوز خزانه جمع نشده است
 اگر مال و خزانه خویش فدا او کنیم پادشاه حکم امداد و شرط انجام
 بجای آورد بدین عزیمت روز آدینه آخر ماه خرداد سنه ۵۵۸
 خراجی از دار الملک بردسیر بیرون شدند و از راه خبیص روی
 بجانب خراسان نهاد و در روز شنبه اول ماه تیر من السنه ملک
 تورانشاه با لشکر فارس رسید و شهر بردسیر از لشکر خالی چند
 دیلم که مقیم دروب بودند و قاضی ولایت در حفظ شهر و ضبط

حصار جد نمودند و لشکر فارس بر ظاهر شهر و نواحی خرابی
 بسیار میکرد چهار روز بریناجمله بگذشت بامداد روز پنجشنبه
 بی خبر مردم رایات منصوره ملک ارسلان از جانب بم بر قصد
 و کید بهرامشاه برسید و بر سر تورانشاه و لشکر فارس افتاد و چون
 عنایت ربانی و قضاء یزدانی مساعدت نمود هفتصد غلام که عدد
 لشکر ملک ارسلان بود پنج هزار مرد فارسی را هزیمت کرد و این
 اول مصافی بود که در کرمان واقع شده بود و حشم و غلامان
 کرمان تا آن غایت جنگی ندیده بودند و مصافی نکرد و آئین
 و قوانین رزم و رحمت بر اسیران نمی دانستند شمشیر در اهل فارس
 نهادند و خلقی بسیار هلاک کرد و قومی را در قبض آورد و ملک
 ارسلانرا فتاحی شکر بر آمد و تورانشاه منہزم بجانب فارس رفت
 و در یک هفته سر پادشاه کرمان تصرف کرد پس کئی همانک
 کرمان ملک ارسلانرا مسلم شد از شوایب منازعت و خصوم صافی،
 چون اتابک محمد شرایط نیکو بندگی بنمقدیم رسانیده بود
 منصب دادبگی و اتابگی و شاکنگی دار الملک بردسیر هر سه
 چنانکه باسم و رسم اتابک برفش بود باز قطب الدین محمد
 فرمود وزارت در بم بصیبا الدین ابو المفاخر که مشرف دیوان بم
 بود مفوض فرموده بود چه وقت طلوع رایات منصوره ارسلانی بشق
 بم خدمتہا پسنندیده کرده بود و جان و مال بر کف فدای نهاده
 بر قرار صدر وزارت او را مسلم ماند و عزیز تمکین و تقویت مخصوص
 شد و او مردی جوانمرد بود و محمود اخلاق و اقبال در کنوز بروی
 کشاد و ودایع و امانات بسیار که مؤید الدین رجگان بمعارف
 و خواجگان شهر داده بود همه بدیوان ملک ارسلان آوردند و کار

خزانه و سرای و خرچ خیل از آن بنوا شد و پنجم شش ماه نطق
 ملک مسدود بود و رواق امن محدود مردم بخواب رفاهت فرو
 شدند و پنداشتند که تورانشاه تبغ طلب ملک باز نیام کرد
 و بهرامشاه دست از ملک جوئی بشست، در اوایل خریف تورانشاه
 دیگر لشکر خواست و محدود فری و طارم آمد از بردسیر ملک
 ارسلان با سپاهی جرار چون شیر گرسنه از مرغزار بیرون آمد و روی fol. 60.
 بجانب گرمسیر نهاد و ملک تورانشاه محدود دشت بر در آمده
 بود چون مسافت در میان دو لشکر نزدیک شد لشکر فارس
 زخم خورده بودند در حال طعام پخته و خیمه زده و بنگاه
 گذاشته سیر محالفت افکندند و سر نیزه و روی علم تا شیراز
 گردانید لشکر بردسیر در آن گرمسیر رطبی دیدند چون عقیف
 مذاب آبدار و چون قاروه^a شهید خوشگوار عنان نفس رها کردند
 هوای گرم نا معتاد در ایشان اثر کرده بیماری در ایشان ظاهر
 شد و بایی ناخوش حادث و جمعی کثیر از اتراک در آن حالت
 سهمناک هلاک شده روی بمغاک خاک نهادند ملک ارسلان عنان
 عنم از آن طرف زی جیرفت گردانید بیماری غلامن و هلاک
 لشکر بر قرار^{۱۵}

گفتار در باز آمدن بهرامشاه از خراسان بجیرفت و محاربه

با برادر و هزیمت ملک ارسلان و استعانت جستن

از حضرت عراق

ملک بهرامشاه چون بخراسان رسید بر ملک موید آن عرض داد

a) قاروه. Мя.

از جواهر نفیس وملابس فاخر ونقود نامعدود واجناس مختلف
واوانی مرصع وآلات مجالس ودیگر نفایس که عسکر در مالک
خراسان نه در خزانه سلطان سناجر دیده بود ونه در مکنات
امراء او لا جرم سه هزار مرد بوی داد چون شیر درنده وچون
شمشیر برنده شیران کارزار ودلیبران روزگار وهزبران زورکار واز جمله
امراء بزرگ سیف الدین تنگزه وبغراتنن وصلاح اندین میمون
وارغشزاده در خدمت او روان گردانید ودر وقت تعیین
عدد مدد ملک موید با موید الدین گفت زنهار تا درین
لشکر بعین استحقاق ونظر استقلال منگید چه اثر بعدد اندک
می نماید در آن میان مرد هست که اورا بیزارمرد نهاده اند
اینک ارغشزاده وبهرامشاه از راه سیستان بکرمان آمده در
ماه اسفندارمذ سنه ۵۵۸ خراجی موافق سنه ۵۶۱ خیر توجه
بهرامشاه باجیرفت رسید وملك ارسلان با مشتی حشم بیمار پر
تیمار میان اقدام واحجام فرو ماند نه روی گریز ونه بناقت ستیز
واندیشه او در طریق مختلف مشعب بالآخرة تقدیری که سابق
بود عزیمت اورا بر مدافعت دشمن ومقارعت خصم مقصور گردانید
وبا لشکری که حاضر بود وقوت رکوب داشت از جیرفت بیرون
آمد وبر صحرای قادین انتقا افتاد ولشکر کمرانرا چشمزخم رسید
وملك ارسلان واتابک محمد واكثر امرا از جنگ بیرون شدند
وروی بصوب عراق نهاد وترکانشاه برادر کهن ملک ارسلان با

a) Ms. sans points. Incertain.

b) Ms. بکران.

c) Le ms. répète ce mot.

فوجی از اصحاب عمایم و رجائۀ دیار دستگیر کردند و همسرا بنکدل
و عذاب موقوف داشتند و قمادین موضعی بود بر در جیرفت
مسکن غریب روم و هند و منزل مسافران بر و بحر خزینۀ متملکان
گنجخانه ارباب بضایع شرق و غرب، لشکر خراسان در قمادین
افتاد و استباحه آن خطۀ فحشی و افتراج آن عروس دوشیزه بر fol. 61.
دست ایشان رفت و آنرا علیها سافلها کردند و چند روز در
جیرفت و نواحی و رسانیف بازار نهب و غارت قایم بود و قتل
و شکنجه و تعذیب دایم و مؤید الدین بزرگان ولایت را که اسیر
بودند یکی را میخواند و بالوان جفا و انواع سرزنش و تفریع می
راند و اسم وزارت بر [ابو] مفاخر نهادند و از جهة استخلاص
قلعۀ بم اورا مغرور داشت چه قلعۀ بم در دست پسر وی بود
و شکنجۀ بردسیر فرستادند و فرمود تا صد هزار دینار نقد کرمانی از
جهة نعلبهاء لشکر بر شهر و رعیت قسمت کنند چون شکنجۀ
بهرامشاه بگواشیر رسید و مال تقبیل قسمت کرد در هر خانه
چندان قلف و حسرات از هزیمت ملک ارسلان حاصل بود که
تحمیل مال قسمت و غرامت در مقابل آن وزنی نیامرد، پس ملک
بهرامشاه در اوایل سنه ۵۵۹ خراجی عزم بردسیر فرمود و مالی که
قسمت رفته بود بر لشکر تفرقه کرد و امراء بزرگان را رخصت معاودت
خراسان داد و چند امیر یا فوجی حشم در خدمت خویش
بداشت و مردم کرمان هم از سوز واقعه ملک ارسلان بر پلاس
مائر و جمله در لباس غم و آتش خشم بهرامشاه و مؤید الدین
بر قاعدۀ زیاده زن و عناکب کینه شان بر زوایا بعض رعایا پنهان تن
و مؤید الدین اهل ودایع و امانات خویش را بچهارمیخ مطالبه

می زد و بعد از مقررۀ تقریر و توشیح و توییح باسترداد آن معذب
میداشت تا جماعتی را مستاصل کرد و چند توانگرا از ذروه
استغنا بحضیض فاقه و عنا افکند و از ساخنه‌های موحش او یکی
آن بود که من تجربت کردم و معتمدان و خواجگان کرمانرا بر
سنگ امتحان و محاکم اعتبار زدم آبپزی از همه امین‌تر یافتیم بحکم
آنکه چیزی در آبپز سرای خویش دفینه ساختیم و بعلم خویش
باز یافتیم و آنچه خواجگان و معتبران کرمان سپردم خیانت کردند
و بخصم من دادند و هرگز مصیبتی ازین مولتر و زبیتی ازین
موجتر مانا برعیت کرمان نرسیده، و ملک بهرامشاه چون دم مسلم
کرد و پسر [ابو] مفاخر باز دست آورد وزیر ضیا الدین ابوالمفاخر
و پسر را در مصادره و مطالبه هلاک کرد و روزی چند وزارت بنزین
الدین کیخسرو داد که وزیر پدرش بود پس ناصر الدین افزون
که محتشم و صاحب منصب کرمان بود التزامها نمود وزارت قبول
کرد و چندگاهی در ظلمات آن سودا خبط عشوا کرد وزارت او
علاوه رنج مردم شد چه از لشکر غریب و نزول منازل و سرایهای
خاص و عام و انواع تکلیف مردم در رنج بودند پس او را معزول
کردند و رئیس رستم ماهانرا بجای او بداشتند شبی بهرامشاه
در مجلس عشرت با ترکانشاه برادر کهن آغاز عریده نهاد آن
کودک دانست که دبران ادبار طالع شد و عقارب اقراب در حرکت
آمد از مجلس بر خاست و در پناه گلبنی گرمیخت بهرامشاه
fol. 82. بفرمود تا او را باز جستند و هلاک کرد و بهرامشاه در سنه ۵۵۹
خراجی عزیمت جیرفت نمود از جهة اتصال ملک ارسلان
بحضرت عراق ۵

گفتار در باز آمدن ملك ارسلان بن طغرل از حضرت سلطان

ارسلان بن طغرل با لشکر عراق و متحصن شدن

بهرامشاه در گواشیر

ملك ارسلان چون از مصاف جیرفت در ضمان سلامت بیرون شد روی بحضرت عراق نهاد و عراق در آن زمان سلطان ارسلان ابن طغرل داشت و مدبر « ملك اتابك ایلدگز و مادر سلطان که حاضنه سلطنت و ملکه ایران بود در حکم او و فرزندان بزرگی چون اتابك پهلوان و اتابك قزل ارسلان و غیرها آورده بود و ملك عراق بر سنن استقامت جاری و کتاب نصرت و ظفر در ظل چتر سلطانی متناسر و مترافد و کتب فتح بلاد و قمع اعدای از جوانب متوارد، اتفاقاً ملك ارسلان وقتی رسید که اتابك ایلدگز با اینانچ در قلعه طبرک ری در بند آن میداد بیمن مقدم او هم در آن هفته شبی اینانچرا کشتند و قاتل مشخص نشد و ری بر منتهای در حوزه ملك سلطان آمد و فحشی که در حساب خوانتر ضمایر و هم نبود روی نمود سلطان و اتابك و جمله امرا بقدم و رکاب ملك ارسلان تغال نمودند و سایه همای عافیت بر فرق همایون وی افکند و همه در لزوم اعانت و وجوب اغانت او يك کلمه شدند لا سیما مادر سلطان که او را بفرزندی قبول کرد و با وی حجاب بر داشت و جناح اشبال بر احوال او پوشانید تا او را بر حسب مراد از حضرت باز گردانید و جمله امرا و معارف عراق چون قراغوش و اتابك شیرگیر و عزیز الدین صنمار و عز الدین دینوری و اتابك

بزد و از فارس مجاهد گورگانی و غیره در خدمت او بکرمان فرستاد
 و از کرمان بر هواء ملک ارسلان جمله خیرول اتابگی و صنوف چشم
 و اصحاب قلم روی بجانب اصفهان نهادند و بعضی در خدمت
 رکاب و سایه رایت او تا ری و ساوه و هر کجا که مقصد او بود
 شدند، چون هواء سرد ساختن دم انفاس زمهریری فرو بست
 و عیار شب و روز ربیعی میزان طبیعی یکی شد و از توده‌های کافور
 جویهای گلاب روان شد و سنه ۵۶۰ خراجی در آمد ملک ارسلان
 از حضرت عراق با سپاهی چون ابر آزاری متراکم با غرش رعد
 و نالش برق

سپاهی چو شب صحن گیتی نورد ز گردش سیه گنبد لاجورد

مصرع بزینتی که بر آید شب چهارده ماه بره
 فارس روان شد و بهرامشاه عبیون و جواسیس بر گماشته بود
 و روز بروز تفحص احوال مینمود چون حال برینا جمله شنید
 ترتیب محاصره کرد و مؤید الدین غله بسیار و حواجج بیشمار از
 هر نوع نخیره ساخت و مجانیق و عرادات بر دروب و بروج نصب
 کردند و احوال آنها را ملک مؤید کرد و او امیر قرغوش که پیری
 کار دیده بود و امیر جمال الدین آیه^a و فوجی از چشم بر سبیل
 استمداد فرستاد و در شهر لشکری تمام مجتمع شد ملک ارسلان
 روز اول ماه قمر سنه ۵۶۰ خراجی بدر بردسیر آمد و با سپاهی
 بیقیاس در دشت مقام ساخت و از اطراف و نواحی کرمان روی
 بمسکر ملک ارسلان نهادند و لشکرگاه را از بناء قصور و گرمابه و بازار

fol. 63.

a) Le ms. sans points mais avec medda.